

بازکاوی انواع نسبت میان دین و عرفان با تأکید بر رئوس ثمانیه

حامد آل یمین^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱/۲۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۶/۲۷)

چکیده

نسبت میان دین و عرفان از مباحث پر دامنه و چالش برانگیزی است که ریشه در تاریخ تصوف و عرفان دارد. عارفان مسلمان همراه با عالمان دینی متمایل به عرفان اسلامی، بر منشأ اسلامی عرفان و تعالیم عرفانی تأکید داشته‌اند. در مقابل، بعضی از عالمان دین، منکر هرگونه ارتباط میان عرفان و تعالیم اسلام شده و آموزه‌های عرفانی را بدعت و ناشی از ارتباط عارفان با فرهنگ‌های بیگانه دانسته‌اند؛ و با آنان مقابله کرده‌اند. به نظر می‌رسد این اختلاف نظر را می‌توان با واکاوی محل نزاع تاحدی برطرف کرد و دامنه اختلاف را کاهش و میزان وفاق را گسترش داد. در پژوهش پیش‌رو، به جای ارائه یک نسبت مشخص، از نسبت‌های متعددی که میان ابعاد مختلف عرفان و دین وجود دارد بحث می‌شود و با روش تحلیلی و پدیدارشناسی، اختلاف ناشی از ابهام در نسبت روشن خواهد شد. بهره‌گیری از رئوس ثمانیه علم منطق و نیز مقایسه عرفان با علوم دیگر نیز ابهام میان این دو را می‌کاهد؛ زیرا با مراجعه به برخی از "رئوس ثمانیه" مانند: موضوع و سنخ، غرض و هدف، مؤلف و مدون، فایده و منفعت، جایگاه و مرتبه و نیز تقسیم‌بندی عرفان، ما را به نسبت‌های متفاوت و متعددی میان دین و عرفان می‌رساند که در برخی همسانی و یکسانی و در برخی ابعاد دیگر تباین و مغایرت خواهد بود. نتیجه این رویکرد نگاه کلی و نظر قطعی در این باره را نفی و دعوت به نگاه جزء نگر و ذو ابعاد خواهد کرد.

واژگان کلیدی: دین اسلام، عرفان، عرفان اسلامی، عرفان عملی، عرفان نظری.

مقدمه

رابطه میان دین و عرفان از همان ابتدای شکل‌گیری تصوف و عرفان اسلامی محل بحث و نظر بوده است. این نزاع میان عالمان به میان عموم جامعه اسلامی نیز سرایت کرده و گاهی کار به تکفیر عارفان و صوفیان و مجازات ایشان منجر شده است. اگرچه عارفان مسلمان، تعالیم عرفان را برآمده از هویت اسلامی عنوان کرده‌اند [۲۳، ص ۴۱۶-۴۱۷؛ ۲۶، ص ۱۷۲]، اما در مقابل ایشان، برخی از عالمان دین و نیز برخی از مستشرقین با نیت‌های مختلف بر منشأ و هویت غیر اسلامی آن اصرار ورزیده‌اند. این مسئله تاریخی همچنان ادامه داشته و موافقان و مخالفان از طرق مختلف به اثبات نگاه خود می‌پردازند. نگاهی به تأثیر عرفان در میان عموم مسلمانان و نیز گسترش اسلام می‌تواند نشان دهنده اهمیت این موضوع گردد.

پیشینه تحقیق

نگارش کتب، مقالات، پایان‌نامه و رساله‌های دانشگاهی و نیز مصاحبه‌ها و مناظره‌های متعدد در نسبت میان دین و عرفان گویای اهمیت این بحث و توجه به مورد قبول واقع شدن هر کدام از نظریه‌هاست. از جمله رویکردها، تبیین و غیریت میان دین و عرفان است. سید یحیی یثربی در قالب مصاحبه و مقاله و به خصوص کتاب پژوهشی در نسبت میان دین و عرفان از نگاه خود به واکاوی این نسبت پرداخته و دوگانه‌ای متمایز میان دین و عرفان از جهات مختلف را نشان داده است [۳۷] که با نقد برخی محققین مانند سعید رحیمیان مواجه شده است [۱۶]؛ حسن رضانی [۱۷]، یدالله یزدان‌پناه [۳۹]، شهرام پازوکی [۱۴] و محمد فنایی اشکوری [۲۵]، از جمله محققانی هستند که با رویکردهای متفاوتی مانند داشتن گوهر و حقیقت واحد در هر دو و یا داشتن مقصد و هدف نهایی واحد برای هر دو یگانگی دین و عرفان را پذیرفته‌اند. همه این صاحب‌نظران افزون بر نگرش تاریخی به مسئله در نشان دادن نسبت اسلام و عرفان، توجه به حقیقت تعالیم اسلام، و هدف اصلی شریعت، عرفان را باطن اسلام دانسته‌اند.^۱ برخی دیگر از محققین مانند مرتضی مطهری با توجه به منشأ اسلامی عرفان به وجود خمیر مایه‌های عرفانی در

۱. نگارنده در پروژه‌ای تحت عنوان عرفان اهل‌بیت با برخی از محققین یاد شده درباره امکان‌گذاری عرفانی بر پایه تعالیم اهل‌بیت مصاحبه‌های مفصلی انجام داد که در ضمن آن به نسبت میان دین و عرفان نیز پرداخته شد.

دین اذعان دارند که پیرایه‌هایی بر آن بسته شده است [۳۲، ص، ۲۳ / ۳۶]. موحدیان عطار نیز در کتاب مفهوم عرفان در جهت روشن کردن ابعاد مختلف عرفان تلاش کرده و اگر چه نسبت میان دین و عرفان دغدغه اصلی ایشان نبوده است، اما رویکرد کتاب، غیریت و تباین تام میان عرفان و دین را انکار می‌کند [۳۴]. محمد نصیری در کتاب درآمدی بر خاستگاه روایی تصوف و عرفان اسلامی [۳۵] و نیز برخی مقالات دیگر [۳۶] در کنار سایر محققان این حوزه در جهت نشان دادن این رابطه، همسو با نظر مرتضی مطهری بوده است [۳۲]. از دیگر رهیافت‌ها برای نشان دادن نسبت میان دین و عرفان، بحث از رابطه و نسبت میان تشیع و عرفان است. برخی از محققین مانند: محمود شیخ در مقاله «بررسی امکان تحقق عرفان شیعه» [۲۰] و کامل مصطفی الشیبی در کتاب الصلّه بین التشیع و التصوف [۱۹]، به امکان تحقق عرفان شیعه، هم از نظر مفاهیم موجود در تشیع، هم از نظر عارفان شیعه به عنوان نمونه‌های عینی تجلی یافته این یگانگی اذعان کرده‌اند.

گذری بر آنچه در این زمینه به رشته تحریر درآمده، نشان می‌دهد که مباحث مطرح شده در میان محققان بیشتر ناظر به اثبات و ارائه شواهد برای اثبات یک طرف نظریه و حکم به عینیت و یا غیریت دین و عرفان است. به نظر می‌رسد دست نیافتن به توافق و بی‌پاسخ ماندن نقدهای مخالفان در بسیاری از موارد ناشی از عدم توجه به محل نزاع در این موضوع بوده و اینکه کدام عرفان با کدام اسلام در تعارض و با کدام همسو است؟ آنچه در میان آثار عالمان و برخی از محققین دیده می‌شود، سعی در اثبات و یا انکار این نسبت بوده و هر گروه شواهد رقیب برای اثبات و انکار رابطه و نسبت را نادیده گرفته است. از این رو نگارنده بر آن است تا به دور از پیش‌داوری و تحمیل نظر بر نظریه، این نسبت را بازکاوی کند. آنچه این پژوهش را متمایز از پژوهش‌های پیش‌گفته می‌نماید، توجه به عناصر تعریف و رئوس ثمانیه منطبق است که برای گریز از انتزاعی بودن مباحث از تشبیه به علوم مختلفی که نسبتشان با دین مشخص است نیز کمک گرفته شده است. در این پژوهش، مقصود از دین، دین اسلام است که در عنوان به خاطر وضوح آن و شهرتش در میان محققان تحت عنوان دین و عرفان، از همین عنوان استفاده شده است. پژوهش پیش‌رو با روش تحلیلی، با رویکرد تقسیم منطقی، به گونه‌شناسی نسبت میان دین و عرفان می‌پردازد و با تبیین و بازکاوی انواع نسبت با تأکید بر رئوس ثمانیه منطبق، ابعاد مختلف این دو مفهوم به دور از آسیب‌های ذکر شده هموار می‌کند.

۱. روش شناسی نسبت دین و عرفان

بدون داشتن تعریف و نگاه دقیق به دین نمی‌توان نسبت میان دین و عرفان را مشخص نمود. فهم دین و شناخت آن بایستی با رجوع به منابع اصلی دین مانند قرآن و سنت تحقق یابد، در حالی که هر برداشت و فهمی از متون اولیه خود به نوعی منبع ثانویه خواهد بود که همان فهم عالمان دین از دین است. از این رو منظور از دین در این نوشتار که دین اسلام است نه تنها صرف متون مقدس و وحیانی و نه عمل دین داران، بلکه استنباط و فهم مورد قبول عالمان دین از دین است. این نوع نگرش، کار این تحقیق را با دشواری‌هایی روبرو می‌کند، چرا که رجوع به فهم عالمان همواره با اختلافاتی روبرو است که گاه دامنه آن چنان گسترده است که نمی‌توان به هیچ‌وجه بین نظرات آنان توافقی منطقی ایجاد کرد. برداشت‌های متفاوت از دین، خود یکی از منشأهای اختلاف در نسبت دین و عرفان است. صاحب‌نظرانی که برای دین لایه‌های مختلف و بطون متعدد قائلند، در مقابل کسانی قرار دارند که دین را همین ظواهر آیات و روایات می‌دانند و به انکار بعد باطنی دین می‌پردازند [۳۷].

عرفان، هم‌چون دین ابعاد متفاوت دارد و از جنبه‌های مختلف می‌توان به آن نظر کرد. از یک منظر می‌توان عرفان را یک دریافت و فهم ماورا طبیعت از عالم دانست که از طریق کشف و شهود حاصل شده است. از این منظر عرفان نوعی ادراک بی‌واسطه از عالم است. عرفان نظری ترجمه حقایقی است که عارف شهود کرده و آن را در قالب الفاظ و گزاره‌ها و تعبیرها در آورده است. از طرف دیگر، عرفان یک راه است که سالک الی الله می‌پیماید تا به آن درک بی‌واسطه نائل آید و عارف بالله گردد. این بعد عرفان عملی نامیده می‌شود که قواعد و دستورهایی است در قالب گزاره‌های علمی منسجم که سلوک مطابق آن انجام می‌شود [۳۹، ص ۶۵-۷۳]. قیصری (م ۷۵۱ق) شارح برجسته فصوص الحکم، عرفان نظری و عرفان عملی در یک تعریف جمع کرده و می‌گوید: «عرفان عبارت است از علم به حضرت حق سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهرش و علم [۵] به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای قید و بند جزئیت و پیوستن به مبدأ خویش و اتصاف وی به نعت اطلاق و کلیت [۲۹، ص ۷].

یک بعد عرفان به عنوان یک قرائت و تفسیر از دین نیز گفته می‌شود که می‌تواند نوعی خاص از نگاه و برداشت و فهم نسبت به متون دینی باشد. بعد دیگر، زیست اجتماعی عرفان یا همان تصوف است که این پژوهش به آن نمی‌پردازد؛ زیرا تصوف بنابر نظر برخی

محققین مجموعه‌ای است از آداب و رسوم و طریقت‌های متعدد عرفانی و نهادی است که در مقابل نهادهای دیگر دینی و اجتماعی در طول تاریخ شکل گرفته است و مورد بحث نیست [۳۲، صص ۲۳ - ۲۶].

نسبت‌سنجی میان دین و عرفان می‌تواند با رویکردهای متفاوتی بررسی گردد. از جمله روش‌ها در نسبت‌سنجی، بررسی سیره و سخن عارفان و عالمان دینی در نسبت میان این دو است. انکار و نقد عرفان می‌تواند از نگاه عالمان برجسته مانند شیخ‌ر عاملی، آقا محمدعلی بهبهانی، محدث نوری و ... به عرفان مورد بررسی قرارگیرد و نشانه‌ای بر غیریت و فاصله عمیق میان دین و عرفان تلقی شود [۱۱، صص ۴۷-۴۹]. در مقابل، توجه به سیره و سخن دیگر عالمان دینی همسو با عرفان اسلامی و نیز عارفان مسلمان و هم‌نوایی عملی و خلوص ایشان نسبت به تعالیم و معارف اسلامی نشانه عینیت میان عرفان و اسلام دانسته شود [۱۰].

روش دیگر بررسی متون دینی پیرامون عرفان و تصوف است. برخی از محققان با توجه به آیات و روایاتی که به نحوی به عرفان مصطلح مربوط می‌شود، نسبت این دو را بررسی می‌کنند و نقد، انکار و مذمت تصوف و صوفیان را نشانه غیریت و جدایی این دو دانسته‌اند [۵]. از جمله موانع پیش‌رو در این نسبت‌سنجی هم‌معنا دانستن تصوف و عرفان است در حالی که میان محققان در این زمینه اختلاف جدی وجود دارد. برخی با یکی دانستن این دو هرآنچه پیرامون تصوف ذکر شده است را درباره عرفان نیز صادق می‌دانند که در طول تاریخ به واسطه سوء استفاده از تصوف در ایران عصر صفوی عنوان عرفان برای آن به کار برده شد [۱۴]. در مقابل برخی قائل به تمایز میان این دو هستند و تصوف را جنبه اجتماعی عرفان می‌دانند [۳۲] که پیش‌فرض این پژوهش پذیرفتن تمایز و عدم ورود در این نزاع است.

به نظر می‌رسد روش‌های ذکر شده در ارائه نگاهی دقیق و همه جانبه و به دور از جانب‌داری نتوانند بر این نزاع پایان دهند و هریک در نقطه مقابل می‌تواند شواهدی نقض کننده ارائه کند. البته این رهیافت‌ها در کنار هم می‌تواند تصویری کلی از این رابطه را بنمایاند و در جای خود بتواند پرسشی را پاسخ دهد، اما رهیافت عقلی، فلسفی و منطقی از این آسیب‌ها دور بوده و نگاه به آن دقیق‌تر و جزئی‌تر بوده و ابعاد متفاوت را در یک رویکرد ارائه می‌کند. در این رهیافت توجه به نسب اربعه منطبق که عبارتند از: تساوی، تباین، عام خاص مطلق و عام و خاص منوجه می‌تواند آغازی برای این بررسی باشد، اما صرف بیان نسبت‌های متفاوت میان این دو، بدون داشتن روش مشخص، باعث

مغفول ماندن بعضی موارد دخیل در نسبت‌سنجی می‌شود. از آنجایی که عرفان از جنبه علم بودنش دارای موضوع، غایت، روش، مبانی، مسائل و... است. این موارد هم در بعد عرفان عملی و هم در بعد عرفان نظری باید مورد توجه و نسبت‌سنجی با دین قرار گیرد. بنابراین، برای دقیق‌تر شدن تصور رابطه بین دین و عرفان می‌توان از برخی رئوس ثمانیه علم منطق (اصول هشت‌گانه) بهره گرفت. این اصول برای آشنایی با هر علمی معمولاً در مقدمه هر علم نگاشته می‌شده است. این اصول عبارتند از: غرض، فایده و منفعت، عنوان، مؤلف، مرتبه، جنس و سنخ، ابواب و تقسیم‌بندی و روش تعلیم علم است [۷].

تشبیه عرفان به علوم هم‌چون فقه، اخلاق و کلام و... از دیگر راه‌های تبیین رابطه نسبت بین عرفان و دین است [۳۲، صص ۲۳-۳۵]. عرفان را می‌توان با علوم هم‌چون سیاست، اصول فقه، علوم تجربی هم‌چون فیزیک و شیمی و یا کلام و عقاید سنجید و مقایسه کرد. در این صورت به میزان مشابهت با آن‌ها و وضوح نسبتشان با دین، نسبت دین و عرفان را روشن کرد. برخی از علوم رابطه وثیقی با متن دین دارند، موضوع و مسائل این علوم، اصول یا فروع اسلام و یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آن‌ها اثبات می‌شود؛ قرآن و سنت؛ علوم هم‌چون علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام نقلی، علم فقه، علم اخلاق نقلی در این دسته قرار دارند. برخی دیگر از علوم مانند ادبیات عرب و کلام عقلی، اخلاق عقلی، حکمت الهی، منطق، اصول فقه، رجال و درایه مقدمه علوم فوق هستند. دسته سوم علوم است که به نحوی جزء واجبات دینی است. علوم که تحصیل آن علوم به طور کلی و واجب‌کفایی بر مسلمین واجب است و مشمول حدیث نبوی «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» می‌گردد، چرا که نیازهای جامعه متوقف بر آن علوم است. علوم بسیاری هم‌چون طب و صنعت و تجارت و سیاست و... در این رتبه جای دارند. در مرتبه آخر علمی قرار دارند که در فرهنگ اسلامی رشد و نما یافته است، اعم از آنکه آن علوم از نظر اسلام واجب و لازم بوده و یا حتی ممنوع و حرام بوده است یا نه، ولی به هر حال در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان راه خود را طی کرده است؛ مانند نجوم احکامی [۳۲، صص ۵، ۳۵-۳۹].

۲. غرض و هدف عرفان

یکی از رئوس ثمانیه، غرض و هدف علم است. منظور از غرض، آن چیزی است که آن علم برای آن به وجود آمده است و طالب آن علم برای رسیدن به آن غرض و هدف وارد آن علم می‌شود [۷]. بالاترین غرض عرفان در عرفان عملی رسیدن به مقام ولایت و انسان کامل

است که به نظر عارفان، پیامبران الهی در بالاترین مقام ولایت قرار دارند و اوصیاء و عارفان و اولیاء در مراتب بعدی قرار دارند [۲۸، صص ۴۴۰-۴۴۲]. به نظر برخی از عرفان پژوهان، دین و عرفان، در عالی‌ترین درجه خود یک چیز بیشتر نیستند [۱۷].

برای نشان دادن عینیت عرفان عملی و دین می‌توان از مشابهت عرفان عملی با اخلاق دینی نیز بهره برد و از آن جهت که در عینیت اخلاق دینی با دین تردیدی نیست، می‌توان رابطه عرفان عملی و دین را عینیت دانست [۳۲، صص ۲۳، ۲۶-۲۹]. می‌توان گفت که اخلاق در دل عرفان عملی قرار می‌گیرد و از این حیث، توجه عرفان به طریقت و سلوک، توجه به بخشی از معارف و تعالیم دینی است. تفاوتی که در این میان وجود دارد، در نوع رویکرد اخلاق است که متفاوت با رویکرد عرفانی است. خلوت، ذکر، نفی خواطر، عشق، محبت و ... جزئی از «طریقت» و راهی است برای رسیدن به غرض دین که همان وصول به «حقیقت» است که در عرفان به صورت مفصل و در اخلاق به صورت بسیط آمده است [۳۲، صص ۲۵، ۲۳].

غرض و هدف عرفان نظری درک آن حقیقتی است که پیامبران و اوصیاء ایشان دست یافتند. در این صورت نه تنها بین قرآن و عرفان جدایی نیست بلکه دین در واقع صورت کامله عرفان است و حقیقت دین و عرفان یک امر واحد است. زیرا در عرفان نظری نیز که درک عالم از راه شهود و بیان آن را شامل می‌گردد، باز برترین و کامل‌ترین شهود، شهود معصومانه است که انبیاء و اوصیاء در اوج این شهود هستند که تبلور آن متن دین است. ایشان وحی پیامبران را کشف اتم و اصح می‌دانند که واقع‌نمایی گزارش این کشف و شهود به واسطه معصومانه بودن آن از بالاترین حد وثاقت برخوردار است [۲۸، ص ۱۱۱]؛ به همین علت، معیار واقع‌نمایی تمام کشف و شهودهای عارفانه، کشف اتم و اصح نبوی متبلور در قرآن و سنت است.

برای نشان دادن عینیت عرفان نظری با دین می‌توان از تشبیه عرفان نظری به علم کلام و فلسفه اسلامی بهره برد. هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در عرفان نظری با وصول به حقیقت و درک بی‌واسطه آن محقق می‌شود؛ مانند کلام و فلسفه با این امتیاز که در عرفان نظری، علاوه بر شهود، عقل نیز مؤید آن است. می‌توان گفت: نیل به حقیقت در عرفان اسلامی و عینیت آن با علم عقاید و کلام در سخن ابوسعید درباره ابن‌سینا تبلور یافته که گفت: هرچه ما می‌بینیم، او می‌داند [۴، ص ۲۵۲].

۳. موضوع و سنخ عرفان

از دیگر رئوس ثمانیه، موضوع علم است [۷] که با توجه به آن می‌توان نسبت دین و عرفان را دریافت. موضوع عرفان نظری و غایت آن، حضرت حق سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهرش است. مسائل آن نیز احوال مبدأ، معاد، حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است. به نظر می‌رسد این موضوع و غایت معرفت الله یکی از موضوعات اساسی دین، بلکه از غایات خلقت و نظام تکوین است. کما اینکه عبادت در آیه شریفه «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» [ذاریات: ۵۶]، همان کسب معرفت است [۱۳، ص ۱۱۰/۳]. با این وصف موضوع عرفان نظری جزء دین است و با آن عینیت دارد. موضوع عرفان عملی، معرفت طریق سلوک و مجاهده است و غایت آن رها ساختن نفس از تنگناهای قید و بند جزئیت و پیوستن به مبدأ خویش و انصاف آن به نعت اطلاق و کلیت است. مسائل آن نیز چگونگی سلوک و طی منازل عرفانی و تطهیر باطن و قلب است از طریق ریاضت و مجاهده با نفس و راه عشق و محبت به حضرت حق است [۲۹، ص ۷]. با این نگاه، موضوع، غایت، غرض و مسائل عرفان عملی از مهمترین موضوعات دینی است که آیات و روایات بسیاری در این باره وجود دارد.

روش عرفان عملی برای رسیدن به غایت آن، سلوک، مجاهده، تهذیب نفس و ریاضت است. روش عرفان از این حیث نیز مطابق روش دینی خواهد بود. طی منازل عرفانی با توجه به اختلاف در ترتیب و تعداد آن‌ها، تبیینی برای کیفیت سلوک است. این منازل و مقامات عرفانی عمدتاً بر اساس آیات قرآن شکل گرفته و از مفاهیم دینی اخذ شده است و در منازل و مقامات ذکر شده در کتب عرفانی مبتنی بر تعالیم دینی است [۱۲].

برخی از محققین به جای موضوع، جنس و سنخ علم را از رئوس ثمانیه دانسته‌اند که منظور سنخ علم از نظر عقلی یا نقلی، اصلی یا فرعی، یقینی یا ظنی، نظری یا عملی، شرعی و یا غیر شرعی بودن است [۷]. می‌توان گفت که سنخ و جنس عرفان غیر از وحی و نقل است [۳۹، ص ۸۲]. در واقع از دو راه متفاوت می‌توان به یک نوع توافق در مسائل اساسی رسید، نه اینکه عرفان منطبق با دین باشد و یا دین به عرفان تبدیل گردد [۳۸]. برای روشن شدن این بحث می‌توان از تشبیه روش عرفان نظری به علوم تجربی استفاده کرد. روش عرفان نظری در کسب معرفت، مشاهده و مکاشفه است. کشف و شهود در عرفان راهی برای کسب معرفت و شناخت حقیقی حقیقت عالم هستی است. اما کسب معرفت در دین از طریق نقل و وحی به دست می‌آید. بنابراین، روش عرفان نظری، مشابه

روش علوم تجربی و متباین با روش دین است. بنیان معرفت عرفانی براساس کشف و شهود بنا نهاده شده است. پس از حیث روش کشفی و مشاهده‌ای، عرفان اسلامی مشابه علوم تجربی مانند فیزیک، شیمی، زیست و ... است که اساسشان بر مشاهده و کشف و تجربه استوار است. در علوم تجربی با استفاده از روش مشاهده و کسب تجربه، سعی در شناخت واقعیت عالم طبیعت می‌شود و براین اساس، کاشف، صاحب نگاه و نظر جدیدی به عالم خواهد شد؛ همان‌گونه که در عرفان با شهود و مکاشفات عرفانی برای عارف نگاه جدید به عالم پیدا می‌شود. تفاوت عمده این دو، در متعلق کشف و شهود است که در علوم تجربی به عالم ماده و در عرفان به عالم ماوراء ماده تعلق می‌گیرد.

دانشمندان و کاشفان علوم طبیعی که در سنت دینی زیست می‌کنند، همواره سعی در تطبیق کشف خود با تعالیم دینی کرده‌اند. برخی از عالمان دین نیز تلاشی در هم‌گرایی بین کشفیات علوم تجربی و نظریه‌های ناشی از آن داشته‌اند. عارفان مسلمانی هم که در سنت اسلامی پرورش یافته‌اند، قائلند که مشاهدات و کشف‌هایی که برای ایشان رخ می‌دهد، باید با میزان عام شریعت و یا به اصطلاح عرفانی «کشف تام محمدی» سنجیده شود. قیصری در شرح فصوص در این زمینه می‌گوید: «برای تمایز نهادن میان کشف‌های صحیح و کشف‌هایی که چیزی جز خیال نیستند میزان‌هایی هست... میزان عام، قرآن و حدیث است که از کشف تام محمدی خبر می‌دهد» [۲۸، صص ۱۰۰-۱۰۱]. نکته قابل توجه این است که همان معضل اکتشافات و نظریات علمی در همگرایی و رسیدن به نوعی توافق با سنت دینی در عرفان نیز جاری است. اگرچه عارفان چنین ادعایی مطرح می‌کنند که شریعت میزان کشف و شهود ایشان است، اما در ایجاد توافق با برخی از آموزه‌های بنیادین خویش هم‌چون «وحدت شخصیه وجود»، با میزان عام که همان قرآن و سنت باشد، با دشواری‌هایی روبرو هستند و اگرچه ایشان در تطابق این آموزه با آموزه‌های عمیق شرع تردیدی نداشته باشند، عالمان دین اعم از فقیهان و متکلمان در تطابق این دو، همچنان با دیده تردید می‌نگرند [۴۰، ص ۱۴۰].

یکی از مهمترین مسائل عرفان در عرفان نظری بحث «وحدت وجود» است که بدون این نظریه عرفان نظری قوام نمی‌یابد، چرا که هستی‌شناسی عرفانی بر اساس این «توحید عرفانی» شکل گرفته و تمام مسائل این علم بر این اساس بنا شده است. فرهنگ‌ها و سنت‌های دیگر هم‌چون عرفان هندی و مسیحی و غیر آن نیز در این زمینه با عرفان اسلامی توافق دارد [۲۴، صص ۳۴-۳۵]. برای همین از مهمترین عوامل نقد عرفان به شمار می‌رود و موجب انکار انتساب آن به اسلام توسط عالمان دین شده [۴۰،

ص ۱۴۰] و معتقدان به آن را خارج از حوزه اسلام می‌دانند [۳۳، ص مسئله ۱۲۱]. به نظر برخی از عرفان پژوهان منشأ و خاستگاه این نظریه متون دینی نبوده و کشف و شهود عرفانی، ایشان را به این نظریه رسانده است [۱، ص ۱۶۲]. البته این به معنای ناسازگاری با دین نیست، بلکه شهود ایشان با شواهد متعددی از قرآن و سنت قابل تأیید است و برخی از فقیهان، متکلمان و مفسران قرآن با گرایش‌های گوناگون وحدت وجود را با تعریف خود از آن پذیرفته‌اند [۲۴، صص ۲۳۴-۲۴۷]. از سوی دیگر برخی دیگر از فقیهان و متکلمان شواهد ایشان را یا از نظر سند ضعیف و یا از نظر دلالت وافی به مقصود نمی‌دانند [۲۴، صص ۲۶۹-۲۷۷].

به نظر می‌رسد، حتی با عدم پذیرش نظریه وحدت شخصیه وجود که در میان خود عارفان نیز مخالفانی دارد [۳۰]، با نقض و ابرام‌های معمول در فقه و کلام و تفسیر به راحتی نمی‌توان این نظریه را یک نظریه در تقابل با دین دانست و به تبع آن از عرفان، دین‌زدایی و از دین، عرفان‌زدایی کرد. بیشتر مشکل این نظریه، یا عدم فهم درست از خود نظریه و یا لوازم نسبت داده شده به این نظریه است. فارغ از آن، این نظریه هم می‌تواند هم‌چون نظریات دیگر، محل بحث و نفی و اثبات‌های متعارف درون دینی باشد، کما اینکه فتاوی برخی از علما [۳۳، ص، مسئله ۱۲۱] با عنایت به لوازم این نظریه صادر شده است [۴۰، ص ۱۴۰].

۴. مؤلف و مدون عرفان

از دیگر رؤس ثمانیه، اصل معرفی مؤسس علم است [۷]. از این حیث می‌توان گفت که مؤسس عرفان بشر است، درحالی‌که دین از جانب خداوند نازل شده است. به نظر می‌رسد کلام محی الدین ابن عربی در رابطه با نسبت بین دین و عرفان در فص یعقوبی (ع) کتاب فصوص الحکم به این حیثیت اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «دین بر دو گونه است یکی دین الهی و دیگری دین انسانی. دین الهی آن است که خدا و پیامبران و جانشینان پیامبران به آن دعوت کرده‌اند. دین انسانی آن است که [بشر ابداع کرده] خداوند هم آن را تأیید کرده است، نظام رهبانیت و دریافتی که بشر آن را ابداع و اختراع کرده است، شامل مجموعه‌ای از نوامیس و قواعدی مبتنی بر حکمت است که به وسیله هیچ‌یک از پیامبران و آیین و شیوه شناخته شده بعثت ابلاغ نشده است، اما چون قواعد و نظام آن با نظام مشروع حکم الهی سازگار است، خداوند هم آن را همانند دین الهی و مشروع، تأیید کرده است [۲، صص ۹۴-۹۵]. این تشبیه نشان می‌دهد که عرفان یک

نظام بشرساخته است که با حفظ حدود آن مورد قبول شرع است، نه آنکه از طرف شارع صادرشده و از بطن دین اخذ شده باشد.

برای روشن شدن این حیث می‌توان گفت، رابطه عرفان با دین هم‌چون نسبت میان علم سیاست با دین است. از این جهت که علم سیاست دست‌آورد بشری است و می‌تواند با معیار دین سنجیده شود و منطبق با دین یا متباین با دین باشد. از جهت دیگر این علم ساحتی از ساحت‌های زندگی انسان است که دین به آن ولو به نحو کلی توجه کرده است و جوابی برای سؤالات مطرح شده در این مقوله، ولو به نحو اجمال، در دین، وجود دارد. رابطه سیاست با دین با این توصیفات عام من وجه است. چرا که سیاست یک مقوله بشری است و دین مقوله‌ای الهی. همچنین بخشی از دین به مباحث علم سیاست پرداخته و همه دین جنبه سیاسی انسان و جامعه نیست. از طرف دیگر سیاست می‌تواند غیر دینی نیز باشد و در خارج از حوزه دینی وجود داشته باشد. عرفان نیز همین خصوصیات سیاست را نسبت به دین دارد و با توجه به این شرایط، که برای عرفان نیز ذکر شده است، نسبت تباین با دین پیدا می‌کند. عرفان به بعد معنوی و باطنی انسان توجه می‌کند و اگرچه دست‌آوردی بشری است، اما می‌تواند منطبق با دین باشد. همه فرهنگ‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها به نحوی به ساحت معنوی و باطنی خود توجه داشته‌اند، اما آنچه در دامان فرهنگ اسلامی و در میان مسلمانان رشد کرده است، با موازین دینی محک زده شده و این موازین معیاری برای عرفان قرارگرفته‌اند. در واقع عارفان مسلمان برای ورود به ساحت باطنی و معنوی خویش که نیاز هر انسانی است به تعالیم دین نگرسته و به پرورش این ساحت وجودی خویش پرداخته‌اند، اگر چه تعالیم دینی را نمی‌توان در عرفان محدود کرد.

در تشبیه عرفان به سیاست، عرفان نسبت به دین امری پیشینی بوده که سعی در انطباق خود با دین داشته است. به این معنا که عرفان اصول خود را از عقل و فهم بشری دریافت می‌کند و سپس این اصول را با موازین دینی تطبیق می‌دهد. همان‌گونه که سیاست دین و غیر دینی داریم، عرفان دینی و غیر دینی نیز وجود دارد.

۵. فایده و منفعت عرفان

از دیگر رئوس ثمانیه، فایده و منفعت علم است [۷]. از این جهت می‌توان فایده و منفعت عرفان را کمک به فهم دین و یافتن پاسخ سؤالات جدید بر اساس اصول یافت شده توسط عرفان دانست. از این جهت عرفان مشابه علمی مانند اصول فقه خواهد بود. چرا که

فوایدی که برای این علم ذکر شده، همانند عرفان در جهت فهم دین و تفریع اصول است. وجه تشابه میان عرفان اسلامی و اصول فقه می‌تواند در این باشد که خاستگاه اصول فقه، علمی دینی نیست، بلکه مقدمه و ابزاری برای فهم دین و احکام فقهی آن است. مباحث الفاظ بخش مهمی در اصول فقه است که در فهم متون دینی به کار می‌رود. در اصول عملیه که از دیگر بخش‌های اصول فقه است، با توجه به یک یا چند آیه و روایت، مانند روایات باب استصحاب، فروع بسیار از آن منشعب می‌شود و فهم جدیدی نسبت به بسیاری از امور ایجاد می‌کند که به صورت قاعده در تمام ابواب فقه به کار می‌آید و شاید قبل از کشف این معارف، این روایات تا این حد از اهمیت و قاعده‌ساز تلقی نمی‌شد [۹، صص ۱۶۷-۲۰۸]. عرفان اسلامی نیز گاه با توجه به یک یا چند آیه و روایت و فهم دقیق از آن‌ها قواعدی به دست می‌دهد که می‌تواند دگرگونی در فهم بسیاری از آیات ایجاد کند.^۱ فایده و منفعت عرفان عملی را نیز می‌توان مانند علم فقه دانست. چرا که عرفان عملی یا علم سلوک، اصول و کلیات سلوک را از آیات و روایات اخذ کرده و سپس به تفصیل آن پرداخته و فروع و طرق متفاوتی از آن استنباط کرده است و قواعد علم سلوک را وضع کرده است [۲۶، ص ۴۴۵]^۲ آیات و روایات دینی در لابلائی کتب عرفان عملی حکایت از توجه عارفان در استنباط احکام سلوک از دین دارد.^۳ در تشبیه به فقه، عرفان عملی نسبت به دین امری پسینی خواهد بود. به این معنا که عرفان اصول خود را با فهم عمیق از دین اخذ کرده است و از آنچه به صورت مجمل و یا مختصر در متون دینی آمده، تفصیل اصول و قواعد عرفانی برداشت شده است.

شباهت قواعد و احکام عرفان در عمل سالکان به علم فقه از حیث توجه به مصلحت و فایده‌ای است که از احکام فقهی انتظار می‌رود. فقیهان خود اذعان دارند که اعمال عبادی و احکام دین، نه انجام یک‌سری امور ظاهری است، بلکه به خاطر مصالحی که در

۱. به عنوان مثال از آیه پنجم سوره تین که می‌فرماید: «انا خلقنا الانسان فی احسن التقویم ثم ردناه اسفل السافلین»، فهم دقیق و عمیق عرفانی، معنایی از آیه را نشان می‌دهد که متناسب با جهان بینی عرفانی است و عالمان دیگر علوم اسلامی به نگاه عرفانی آیه کمتر توجه کرده‌اند [۳، صص ۶۴۱-۴۲].

۲. توجه به استاد و شیخ در طی طریق عرفانی از نمونه‌های این استنباطات و تفریع فروع است که عارفان از آیاتی هم‌چون آیه مصاحبت حضرت خضر و موسی علیهما السلام قواعد متعددی را استخراج کرده‌اند [۲۶، ص ۴۴۵].

۳. رک: مکی، ابو طالب، قوت القلوب فی معامله المحبوب، این کتاب که در عرفان عملی در قرن چهارم است، مشحون از آیات و روایات است.

آن‌ها است و برای غرض و مقصود خاصی جعل شده است. عرفان در اینجا نه در مقابل احکام الهی، بلکه تعالی دهنده آن است و با تأکید بر روح احکام، آن‌را از حرکات ظاهری صرف خارج می‌کند. عارفان در احکام شریعت، تابع فقیهان هستند، اما برای رسیدن به روح شریعت، همان افعال را با عنایت به روح و حقیقت آن انجام می‌دهند. کتب اسرار عبادات در راستای نیل به این مقصود نگاشته شده است [۲۷].

۶. مرتبه عرفان

از جمله رئوس ثمانیه علم، مرتبه و جایگاه علم در مقایسه با دیگر علوم است [۷]. اگر عرفان به مثابه یک رویکرد برای فهم دین لحاظ گردد، به عنوان تفسیر باطنی و تأویلی در عرض دیگر رویکرد و روش‌های تفسیری از متون دینی به حساب آید. مقایسه عرفان با تفسیر می‌تواند یکی از ابعاد عینیت دین و عرفان را روشن کند و آن‌را جزء علوم اسلامی مرتبه اول قرار دهد. وجه مشابهت میان عرفان و تفسیر را می‌توان در نوع نگرش به متون دینی جستجو کرد. نگرش تفسیری به متون دینی خود با تفاوت‌هایی پرچالش مواجه است. با اینکه در رویکرد تفسیری توجه به ظواهر متن از اولویت برخوردار است، اما همواره پیش‌فرض‌ها، در فهم متون دینی اختلافات دامنه‌دار و گاه کاملاً متضادی را ایجاد کرده است. وجود رویکردهای متفاوت و به تبع آن شکل‌گیری مکاتب مختلف تفسیری نیز در به‌وجود آمدن تفسیرهای متفاوت مؤثر بوده است و حتی وجود رویکردهای یکسان نیز مانع از ایجاد تفاوت در برداشت‌های تفسیری نبوده است [۸]، ص ۲۹-۹۷]. رویکرد عرفانی و یا تأویلی نیز همچون رویکردهای تفسیری دیگر باعث به وجود آمدن فهم متفاوت از متون دینی شده است که به عنوان یک روش معتبر تفسیری مورد قبول برخی از عالمان دین است [۱۸، ص ۳۸۸]. عارفان فهم خود را از دین به عنوان یکی از انواع دریافت‌ها و برداشت‌های از دین می‌دانند که در کنار دیگر برداشت‌های فقیهان و متکلمان می‌تواند فهمی اسلامی تلقی شود، چرا که فهمیدن آیات و روایات با پیش‌فرض، مخصوص عرفان نیست، بلکه علم کلام هم با پیش‌فرض‌های خاص کلامی هم‌چون پیش‌فرض‌های عقلی، به سراغ متون دینی می‌رود. همین اختلاف در برداشت متکلمان از قرآن و سنت، منشأ به‌وجود آمدن نحله‌های مختلف کلامی است. اگر متکلمان عقل را حجتی در فهم متون می‌دانند، عارفان نیز شهود را حجتی هم‌چون عقل می‌دانند که به واسطه اقامه براهین عقلی معتضد به عقل نیز هست، زیرا آنان بعدها به برهانی کردن شهود خود روی آورده و با زبان برهان نیز این نظریه را به اثبات رسانده‌اند

[۲۴، صص ۳۱۶/۲].

توجه به تأویل عرفانی و ریشه‌یابی این سبک عارفان مسلمان در فهم متون دینی و همدلی با تأویلات و توضیحات ایشان دربارهٔ متون مقدس، راه را در درک مدعایشان آسان‌تر می‌سازد.^۱ کما اینکه صدرالمتالهین مقتضای «توحید خاصی» که همان توحید عرفانی است، حمل متشابهات کلام بر معنای ظاهری و مفهوم اولی آن می‌داند [۲۱، صص ۵۸-۵۹].

۷. ابواب و مباحث علم

از جمله رئوس ثمانیه علم، ابواب علم و اقسام آن است که به مباحث و ابواب مطرح شده در آن علم می‌پردازد [۷]. یک تقسیم‌بندی کلی و مشهور در عرفان سه قسم شریعت، طریقت و حقیقت است. عارفان مسلمان معتقدند دین بر اساس ساحت‌های مختلف وجود انسان، به سه قسم شریعت، طریقت و حقیقت تقسیم‌بندی می‌شود. شریعت؛ احکام دینی ناظر به افعال جوارحی انسان است. طریقت؛ دستورات دینی ناظر به تطهیر باطن و درون و حقیقت؛ ناظر به نتیجهٔ تزکیه نفس و تطهیر باطن و پاک شدن سیر از مشاهدهٔ غیر خداست. شریعت و طریقت و حقیقت نام‌های مترادفی هستند که به اعتبارات گوناگون بر یک حقیقت صدق می‌کنند.

شریعت، اسمی است که برای راه‌های الهی وضع شده و دربردارندهٔ اصول و فروع و مباح، واجب و مستحب است. طریقت، تمسک به احتیاط‌آمیزترین، نیکوترین و محکم‌ترین راه‌های الهی است و حقیقت، اثبات وجود چیزی است از روی کشف و عیان یا حالت و وجدان [۱۲]. در تقسیم‌بندی عرفان، هستی‌شناسی‌ای که عارف در عرفان نظری به آن می‌رسد، بدون عمل و طی طریقت نیست و طریقت آغاز نمی‌گردد، مگر با عمل به تمامی شریعت.

اگرچه در این تقسیم‌بندی عرفان به ظاهر مقسم کلی نیست و این تقسیم‌بندی دین از منظر عرفان است، اما عارفان مسلمان با این تقسیم‌بندی از یک منظر عرفان را به دو قسم طریقت و حقیقت (عرفان عملی و نظری) تقسیم کردند و از طرف دیگر شریعت را

۱. رک: معنای تأویل در کتب لغت متقدم هم چون العین و لسان‌العرب ذیل مادهٔ «أول». التَّأْوِيلُ المَرْجِعُ وَ المَصِيرُ مأخوذٌ مِنْ أَلْ يُوْوِلُ إِلَى كَذَا أَيْ صَارَ إِلَيْهِ. وَأَوَّلْتُهُ: صَيْرْتُهُ إِلَيْهِ. الجوهري: التَّأْوِيلُ تَفْسِيرُ مَا يُوْوَلُ إِلَيْهِ الشَّيْءُ.

امری غیر از طریقت و حقیقت ندانسته و آنرا سببی برای رسیدن به عرفان عنوان کرده‌اند و با این رویکرد اصل و حقیقت دین امری خارج از عرفان نخواهد بود. از این‌رو، این تقسیم‌بندی محل نزاع میان عارفان و مخالفان عرفان بوده و این رویکرد، مورد نقد برخی از مخالفان عرفان قرار گرفته است [۱۵، صص ۸۲-۸۸]، در این میان، نگاه برخی دیگر از عالمان، به این تقسیم‌بندی عارفان نزدیک‌تر است. به نظر ایشان، شریعت به احکام پنج-گانه فقهی مربوط به عمل مکلف است که در کتب فقهی هم‌چون رساله‌های عملیه متبلور است. طریقت که به اخلاق الاهی و سیر و سلوک الی الله می‌پردازد، در کتب عرفان عملی و اخلاق الاهی تبلور یافته است. حقیقت که علم به خدای سبحان و اسماء و صفات او است، متبلور در معارف علوم الهی و عرفان نظری است [۱۸، ص ۳۸۹]، بنابراین، عرفان بخشی از معارف مربوط به عمق دین یا همان طریقت و حقیقت را عهده‌دار است.

می‌توان گفت، تقسیم‌بندی دین از منظر عالمان دین به احکام، اخلاق و عقاید، نص صریحی از متون دینی ندارد و فهم عالمانه از برخی روایات است.^۱ تفاوت تقسیم‌بندی عارفان با عالمان در این است که ایشان دین را به سه قسم احکام، اخلاق و عقاید که مجزا از یکدیگر و در عرض یکدیگرند تقسیم می‌کنند، در حالی که تقسیم‌بندی عارفان با توجه به نگاه طولی و چند لایه به دین است [۳۲، صص ۲۳/۳۳]، با این نگاه، عرفان مسیری است که باید مرحله مرحله طی شود.

نتیجه‌گیری

نسبت میان دین و عرفان را نباید به صورت مطلق، نسبتی متباین و مساوی دانست و نیز نمی‌بایست به صورت مبهم آنرا نسبتی عموم و خصوص من‌وجه دانست. بلکه برای تعیین نسبت باید مشخص شود منظور از عرفان و دین چیست و کدام بخش عرفان با کدام قسمت دین برای نسبت‌سنجی انتخاب شده است. استفاده از رؤس ثمانیه علم که در علم منطقی مشخص شده و در گذشته در مقدمه علوم مختلف ذکر می‌شد، می‌تواند نظامی منطقی به این نسبت بدهد. با تشبیه عرفان به دیگر علوم نیز این نظم تبیین

۱. قال النبی صلی الله علیه و آله إنما العلم ثلاثة آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل [۳۱، صص ۳۲/۱]. برخی از عالمان دین این حدیث شریف را به احکام و اخلاق و عقاید تفسیر کردند [۲۲، صص ۳۷/۲].

مناسبی می‌یابد. با توجه به غرض و هدف عرفان و تشبیه آن به کلام و اخلاق دینی می‌توان یکسانی و عینیت عرفان را به روشنی دریافت. با نظر به موضوع عرفان نیز می‌توان عینیت میان دین و عرفان را نتیجه گرفت، اما در سنخ عرفان می‌توان آن را غیر از دین دانست. در باب مؤلف و مدون عرفان و تشبیه آن به سیاست به واسطه بشری بودن آن غیریت دین و عرفان فهمیده می‌شود. از فایده و منفعت عرفان با تشبیه آن به فقه و اصول نیز، غیریت آن در مباحث عرفان نظری و یکسانی اش با دین در فقه اثبات می‌شود. مرتبه و جایگاه عرفان در میان دیگر علوم اسلام با مقایسه با تفسیر نیز یکسانی این دو را نشان می‌دهد. تقسیم‌بندی عرفان و یا تقسیم‌بندی دین از منظر عرفان به شریعت، طریقت و حقیقت از موارد نزاع موافقان و مخالفان عرفان است که فارغ از برخی سخنان موهم عارفان، نگاه ایشان در این بخش که یکسانی دین و عرفان است، به سادگی قابل انکار نیست. با وضوح یافتن انواع نسبت میان دین و عرفان، نسبت این نسبت نه کلی و نه مبهم بلکه نسبتی ذو ابعاد و دارای احکام متفاوت خواهد بود.

منابع

- [۱]. ابن ترکه، صائن الدین (۱۳۶۰). تمهید القواعد. تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- [۲]. ابن عربی، محی الدین (۱۳۷۰). فصوص الحکم. تهران، انتشارات الزهراء (س).
- [۳]. ابن فناری، حمزه (۱۳۷۴). مصباح الانس (شرح مفتاح الغیب). (م. خواجه‌جو، تدوین)، تهران، انتشارات مولی.
- [۴]. ابن منور، محمد (۱۸۹۹). أسرار التوحید فی مقامات اُبی سعید. بطرزبورغ (سن پترزبورگ)، الیاس میرزا بوراغانسکی.
- [۵]. امینی نژاد، علی (۱۳۸۶). «عرفان و تصوف در گستره روایات». معارف عقلی، شماره ۸، صص ۱۳-۳۷.
- [۶]. انصاری، عبدالله (۱۴۱۷). منازل السائرين الى الحق المبين. (م. خواجه‌جو، تدوین) تهران، دار العلم.
- [۷]. اوجیبی، علی (۱۳۹۵). رؤس ثمانیه، اصول هشتگانه در مقدمه نویسی بر آثار علمی.
- [۸]. ایازی، سید محمد علی (۱۴۱۴). المفسرون حیاتهم و منهجهم. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- [۹]. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۸). کفایه الاصول. قم، موسسه النشر الاسلامی.
- [۱۰]. آل یمین، حامد (۱۳۹۷). «رویکرد باطنی شهید ثانی به تصوف و عرفان اسلامی». نقد و نظر.
- [۱۱]. ----- (۱۳۹۹) میراث عرفانی شهید ثانی. تهران، میراث فرهیختگان.
- [۱۲]. آملی، سید حیدر (۱۳۸۲). أنوار الحقیقة و أطوار الطریقة و أسرار الشریعة. (س. موسوی تبریزی، تدوین) قم، نور علی نور.

- [۱۳]. ----- (۱۴۱۴). تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم. (س. موسوری تبریزی، تدوین)، تهران، انتشارات وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۱۴]. پازوکی، شهرام (۱۳۷۹). «گفت و گو: نسبت دین و عرفان». هفت آسمان، شماره ۶.
- [۱۵]. تهرانی، میرزا جواد (۱۳۵۲). عارف و صوفی چه می گویند. تهران، نشریه کتابخانه بزرگ اسلامی.
- [۱۶]. رحیمیان، سعید (۱۳۸۱). «نگاهی به پژوهشی در نسبت دین و عرفان». قبسات، شماره ۲۴.
- [۱۷]. رضانی، حسن (۱۳۸۴). «قران، عرفان، برهان». (ر. برنجکار، و س. ی. یثربی، تدوین کنندگان)، کتاب نقد، شماره ۳۹، صص ۳۴۷-۳۸۷.
- [۱۸]. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۰۹). منیه المرید فی ادب المفید و المستفید. (ر. مختاری، تدوین) قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
- [۱۹]. الشیبی، کامل مصطفی (۱۹۸۲). الصلة بین التشیع و التصوف. بیروت، دار الاندلس للطباعة و النشر و التوزیع.
- [۲۰]. شیخ، محمود (۱۳۹۷). «بررسی امکان تحقق عرفان شیعه». حکمت أسراء، شماره ۳۱.
- [۲۱]. صدر المتألهین شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية. (س. آشتیانی، تدوین)، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
- [۲۲]. صدر المتألهین شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۷). شرح اصول کافی. (خ. محمد، تدوین)، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- [۲۳]. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۶). تذکرة الاولیاء. تهران، میلاد.
- [۲۴]. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۷). تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف. تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۲۵]. فناپی اشکوری، محمد (۱۳۹۰). «نسبت عرفان و دین». حکمت معاصر، دوره ۲ شماره ۲.
- [۲۶]. القشیری، أبوالقاسم (۱۹۶۰). الرسالة القشيرية. قم / القاهرة، بیدار عن طبعة دار الشعب.
- [۲۷]. قاضی سعید قمی، محمد سعید (۱۳۳۹). اسرار العبادات و حقیقة الصلوة. (س. سبزواری، تدوین)، تهران، دانشگاه تهران.
- [۲۸]. قیصری رومی، داوود (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم. (س. آشتیانی، تدوین) تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۲۹]. قیصری ساری، داوود (۱۳۸۱). رسائل قیصری، رساله توحید و نبوت و ولایت. (معروف به مقدمه قیصری بر تائیه ابن فارض). تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- [۳۰]. کاکایی، قاسم (۱۳۸۳). «شیخ علاءالدوله سمنانی و نظریه وحدت وجود». اندیشه دینی، شماره ۱۰، صص ۹۷-۱۲۲.
- [۳۱]. کلینی، محمد (۱۴۰۷). الکافی. (ع. غفاری، و م. آخوندی، تدوین کنندگان). تهران، دارالکتب الإسلامیة.
- [۳۲]. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). مجموعه آثار استاد شهید مطهری. تهران / قم، صدرا.
- [۳۳]. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵). رساله توضیح المسائل. قم، انتشارات قدس.
- [۳۴]. موحدیان عطار، علی (۱۳۸۸). مفهوم عرفان. قم، دانشگاه ادیان مذاهب.
- [۳۵]. نصیری، محمد (۱۳۹۷). مجموعه مقالات تصوف در آینه روایات. تهران، حقیقت.

- [۳۶]. نصیری، محمد (۹۴) «بررسی تاریخی چگونگی ورود و تأثیر تعالیم معنوی اهل بیت در تصوف و عرفان اسلامی». تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۲۰.
- [۳۷]. یثربی، سید یحیی (۱۳۷۹). پژوهشی در نسبت دین و عرفان. تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه.
- [۳۸]. یزدان پناه، سید یدالله (۱۳۸۴). نسبت دین، عرفان و فلسفه. معارف عقلی، پیش شماره ۳، صص ۲۵-۵۲.
- [۳۹]. یزدان پناه، سید یدالله (۱۳۸۸). مبانی و اصول عرفان نظری. قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- [۴۰]. یزدی طباطبایی، سید محمد (۱۴۱۹). عروه الوثقی محشی. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.